
غمز، غمزہ، نعرہ، نغمہ (تصحیح بیتی از حافظ)

محمود عابدی*

◀ چکیده:

یا رب چه غمزہ کرد صراحی که خون خم با نعرہ‌های قلقلش اندر گلو بست

این بیت معروف حافظ، بنا بر اختیار علامه قزوینی چنین است. بعضی از نسخ خطی دیوان خواجه در مصراع نخست، به جای «غمزه»، «غمز، نعره و نغمه» و در مصراع دوم به جای «نعره»، «نغمه» آورده‌اند. در این مقاله، پس از طرح فضای معنایی غزل و گزارش مفهوم کلی (عاشقانه - عارفانه) آن، با عرضه دلایل کافی و طرح شیوه‌ای که در تصحیح متون فارسی معمول و بایسته است، برای مصراع نخست «نغمه» و برای مصراع دوم «نعره» پیشنهاد، و انتخاب و رأی بعضی از محققان تأیید شده است.

◀ کلیدواژه‌ها:

غزل حافظ، تصحیح متون، نغمه صراحی، پرده سماع، نغمه، صراحی.

اگر مقصود از تصحیح متنی کهن، کشف و عرضه صوتی است از متنی که زاده ذوق و پرورده اندیشه و هنر صاحب اثر، یا هرچه نزدیکتر به آن باشد، باید روایت یا ضبط مختار در هر بیت یا عبارتی از نظم و نثر، علاوه بر تناسب و توافق لفظی با دیگر اجزا، با نظام فکری پدیدآورنده و زبان عصری او نیز سازگاری کند؛ یعنی فی‌المثل کلمه‌ای که مصحح از میان چند ضبط متفاوت برمی‌گزیند، باید در مجموعه واژگان پدیدآورنده (نویسنده / شاعر) و هم‌عصران او غریب و بیگانه نباشد، و بیش از دیگر روایات در ساختار کلام و ابلاغ و القای مقصود سهیم و مؤثر باشد، مگر اینکه پدیدآورنده اثر در مهارت و هنر زبانی در حدی باشد که به تناسب میزان استواری و سلامت زبان او بتوان مسامحتی را در متن روا دانست. در غیر این صورت، حکم قطعی و روشن است: یک «کلمه» در یک سخن و در جای خود.¹ به‌خصوص وقتی متن ما از گوینده‌ای باشد، مانند حافظ که احاطه او به طیف فرهنگی و تاریخی الفاظ، قدرت او در خلق و ابداع معانی، و اهتمام او در امعان نظر و تحسین و تکمیل سخن، و احتیاط آگاهانه و وسوسه‌آمیز او در موسیقی کلام مسلّم و یقینی باشد، وجود هماهنگی و تناسب در حد کمال، انتظاری طبیعی است، و در نتیجه رسیدن به ضبط اصیل در سخن او از میان روایات متفاوت قابل اعتنا، در گرو توجه به همه این ملاحظات است، ملاحظاتی که اصولاً عرصه ظهور شاخصه‌های آن، در شعر حافظ، فراتر از یک بیت، بلکه سرتاپای غزل است. از این روی، در تصحیح شعر حافظ، یا شرح بیتی از او، شناخت فضای کلی غزل، دریافت هسته معنایی، و حتی در حد امکان مطالعه و بازبینی ظرف تاریخی آن ضرورتی اولیه است. بر حسب همین ضرورت، با اینکه سخن ما، در اینجا، درباره یکی دو کلمه از یک بیت است، از رعایت چنین شیوه‌ای ناگزیریم، و بنابراین بحث خود را، با تأملی دیگر در کل غزل، آغاز می‌کنیم:

Archive of SID
راه هزار چاره‌گر از چارسو بیست
بگشود نافه‌ای و در آرزو بیست
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست
این نقش‌ها نگر که چه خوش در کدو بیست
با نعره‌های قلقلش اندر گلو بیست
بر اهل وجد و حال در های و هو بیست
احرام طوف کعبه دل بی‌وضو بیست
(دیوان حافظ، ص 111)

زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست
تا عاشقان به بوی نسیمش² دهند جان
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت
یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم
مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع
حافظ هر آن‌که عشق نورزید و وصل خواست

اما پیش از اشاره به مفهوم کلی ابیات، توضیحی مختصر درباره چند کلمه و تعبیر ضروری است:

زلف: از تفسیر و تأویل سرود (بیت/ ابیات عاشقانه) و اراده معانی رمزی از کلماتی مانند رخ، زلف و خال، در نیمه اول قرن پنجم شواهدی داریم. (ر.ک: اسرارالتوحید، ص 270-271؛ کشف‌المحجوب، ص 582)³ از این میان مناسب‌ترین سخن درباره معنی رمزی «زلف»، سخن غزالی (م 505) در کیمیای سعادت (484/1) است. وی در ضمن مطالبی در جواز خواندن شعر در مجلس سماع می‌گوید:

«اما صوفیان و کسانی که ایشان به دوستی حق تعالی، مستغرق باشند و سماع بر آن کنند، این بیت‌ها ایشان را زیان ندارد؛ که ایشان از هر یکی معنی‌ای فهم کنند که در خور حال ایشان باشد، و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند، و از روی⁴ نور ایمان فهم کنند، و باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت الهیت فهم کنند، چنان‌که شاعر گوید:

گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفت تا بو که به تفصیل سر جمله بر آرم
خندید به من بر سر زلفینک مشکین یک پیچ بیچید و غلط کرد شمارم
که از این زلف، سلسله اشکال فهم کنند، که کسی که خواهد که به تصرف عقل
بوی⁵ یا سر یک موی از عجایب حضرت الوهیت بشناسد، یک پیچ که در وی

افتد همه شماره‌ها غلط شود و همه عقل‌ها مدهوش گردد» *Archive of SID* کدو: در اینجا، نوعی کدو با پوست هموار و نازک و شکلی خاص (کدوی غلیانی در کاربردهای قرون اخیر) که خالی و خشک شده آن، یا قسمتی از آن، با اندازه‌های کوچک و بزرگ، به صورت پیاله و صراحی شراب (کدوی صراحی) به کار می‌رفت.⁶ نازکی و ظرافت پوست کدو، گاهی چنان بود که رنگ شراب بر بیرون آن پیدا بود⁷، اما پیداست که اگر کدو با وجود شراب، رنگین به نظر می‌آمد، خود رنگین نمی‌شد، و به گفته شاعر: «بادۀ گل، رنگ کدو را رنگین نمی‌کرد»⁸ به عبارت دیگر اگر هم ممکن بود که به گونه‌ای نقشی بر صفحه بیرونی کدو بزنند و ببندند، از شراب رنگی نمی‌گرفت، و همین است مایه شگفتی و اعجاب شاعر که «او» با چند رنگ ریختن (یا: با ریختن چند رنگ) می، به آسانی و زیبایی نقش‌های گوناگونی بر کدو بسته است.

غمز، غمزه، نغمه صراحی (موضوع این سخن)، پس از این خواهد آمد.

صراحی⁹: ظرفی شیشه‌ای، بلوری و سفالین شراب، به اشکال گوناگون و با دهانه و گلوگاهی تنگ که شراب با صدای قلقل از آن می‌ریزد. سر و درپوش صراحی گاهی به شکل سر پرندگان ساخته می‌شد، و از همین رو خود آن به مرغ، ریختن شراب از آن به گریه کردن، و قطع تدریجی صدا و شراب آن به مردن و جان افشاندن، و صدای آن به خنده تشبیه شده است:

مرغ صراحی کنده پر برداشته یک نیمه سر وز نیم مقدار دگر یاقوت حمرا ریخته

(دیوان خاقانی، ص 377)

چهره من جام و چشم من صراحی کن که من چون صراحی بر سر جام تو جان خواهم فشاند

(همان، ص 597)

صراحی را ز می پرخنده می داشت به می جان و جهان را زنده می داشت

(خسرو و شیرین، ص 44)

آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی مستان تو خواهم که گزارند نمازم

(دیوان حافظ، ص 274)

خون خم: استعاره از شراب، این «خون خم»ی که شاعر آن را بار ملازمات و مناسبات خون، یعنی «بستن: بسته شدن، لخته شدن، منعقد شدن»، همراه کرده است، در نگاه نخست با بار معنایی منفی است، چنان‌که بعضی در اینجا، چنین تصور کرده‌اند، اما البته معنای مستعار آن، یعنی شراب، چنین نیست، چنان‌که مثلاً در این بیت خواجو:

لباس ازرق صوفی که عین زراقی است به خون چشم صراحی خضاب باید کرد
(دیوان، ص 687)

نبود قرینه لازم از سویی و از سوی دیگر، وجود «خضاب کردن»، ذهن را از «گریستن و دردمندی» که از ملازمات «خون چشم» است، منصرف می‌کند و معنای «خون چشم صراحی» را تنها به معنای استعاری، یعنی شراب، محدود می‌کند.¹⁰

قلقل: [= غلغل: اسم صوت]، صدای آب و شراب، صدای ظرف آب و شراب. از جمع نسخه‌های هشت‌گانه‌ای که استاد دکتر خانلری در تصحیح این غزل در اختیار داشته است، در هفت نسخه به صورت «قلقل»، یعنی با «قاف» آمده است.¹¹ گویندگان دیگر نیز «قلقل» را به صدای ظرف شراب نسبت داده‌اند، چنان‌که به احتمال زیاد خاقانی در این بیت، درباره «بلبله = ظرف لوله‌دار مانند آفتابه» گفته است:

بلبله در قلقل آمد قل قل ای بلبل نفس تازه کن قولی که مرغان قلندر ساختند
(دیوان خاقانی، ص 111)

و بعضی از معاصران حافظ در میان آن دو تفاوتی دانسته‌اند. ادیب معروف قرن هشتم، شهاب‌الدین فضل‌الله شیرازی گفته است: «بلبل از غیرت فاخته در غلغل آمد، چنان‌که صراحی به مشافهه ساغر در قلقل.» (تاریخ و صاف، ص 138)

ظاهراً در این بیت خواجه نیز «قلقل» پذیرفتنی‌تر است؛ به‌خصوص که ذهن آشنا به شعر حافظ «قل قل» را نیز از آن در می‌یابد.

پرده: از جمله معانی پرده، حرم، اندرونی، و پس پرده *Archive of SID* آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید تا بگوید به حریفان که چرا دوری کرد (دیوان حافظ، ص 286)

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم (همان، ص 654)

پرده سماع: خلوت سماع، سماع‌خانه، جایگاهی که در آن مجلس سماع صوفیان، با حضور پیر و مطرب و قوال بر پا می‌شد و خلوت‌جایی که دور از نظر زنان و کودکان و عامه مردم بود. گفته‌اند که «جمع مشایخ از دور صحابه... همه سماع شنوده‌اند، اما بعضی در سر شنیده‌اند و در علانیه و صحبت خلق نشنیده‌اند، و بعضی دیگر به [ظ: با] اخوان و نظرای خود و کسانی که در حال و کار با ایشان برابر بوده‌اند، سماع شنیده‌اند و با مریدان و با اتباع نشنیده‌اند.» (اوراد الاحباب، ص 191؛ نیز ر.ک: قوت القلوب، 121/2) و نیز غالباً تأکید و توصیه می‌کرده‌اند که «باید تا چون سماع کنی، پیری آنجا حاضر باشد و جایی از عوام خالی.» (کشف‌المحجوب، ص 609) و در وقت سماع: «نشستن بر جایی که زنان جوان به نظاره آیند و مردان جوان باشند از اهل غفلت که سکوت بر ایشان غالب باشد، حرام بود.» (کیمیای سعادت، 497/1)

از همه اینها گذشته، باید توجه کنیم که «پرده سماع» در این بیت حافظ، خلوت مخصوص «اهل وجد و حال» است.

نگاهی به مفهوم کلی غزل

این غزل، چنان‌که از آن به روشنی بر می‌آید، از غزل‌های «حال»ی خواجه است، از گفت‌وگوی با خویشان و بگو مگوی رازهای ناگشوده، و بنا بر به اشارت پایانی آن، گزارشی است از دشواری‌ها و پیچ و خم «عشق ورزیدن». مفهوم ابیات در آن، مانند بسیاری از غزل‌های دیگر خواجه، یکدیگر را دنبال و تکمیل می‌کنند، به ترتیبی که به اشاره و اجمال می‌آید:

بیت 1: چهار سوی بن بست و عقبه دشوارگذار عالم کثرت، و عجز و سرگردانی (عقل و عقلا) چاره‌گران در دایره حیرت‌آمیز آن است؛ بسنجید با: قیاس کردم و¹² تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقمی 2. دشواری کار آشنایان سوخته و مشتاق، در رسیدن به «بویی» از او و حتی آرزوی آن؛ آنچه عطار در این تمثیل باز نموده است:

شیخ مهنه بود در قبضی عظیم
دید پیروی روستایی را ز دور
شیخ سوی او شد و کردش سلام
پیر چون بشنید گفت ای بوسعید
گر کنند این جمله پر ارزن تمام
ور بود مرغی که چینه آشکار
گر ز بعد آنکه با چندین زمان
از درش بویی بیابد جان هنوز
از فرود فرش تا عرش مجید
نه به یک کرت به صد کرت مدام
دانه‌ای ارزن پس از سالی هزار
مرغ صد باره پردازد جهان
بو سعیدا زود باشد آن هنوز
(منطق الطیر، ص 384)

نیز بسنجید با بیتی دیگر از حافظ:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب جعد¹³ مشکیش چه خون افتاد در دل‌ها
(دیوان حافظ، ص 97)

3. طلوع پرتوی از آن ماه نو (که مهم‌ترین صفت آن پیدایی و پنهانی است) و برانگیختن شیدایی از وجود آن‌هایی که جز درد و نیاز ندارند، یادآور جلوه‌گری «سیمرغ» قاف‌نشین منطق‌الطیر عطار که «نیم شبی» رازآلود از «چین» گذشت و تنها «پری» از آن فرو افتاد¹⁴ و «آتش به همه عالم زد»¹⁵.

4. تفاوت ازلی قابلیت ارواح، به اقتضای عنایت، و تأکید بر آنکه «خمر بهشت» و «باده مست»¹⁶ را، با همه تفاوت‌هایی که در آن‌ها هست، او در پیمانۀ جان‌ها ریخته است، و مشیت اوست که ظهور نقش‌ها را، در مراتب وجود و حتی در مقام عبودیت گوناگون می‌کند.¹⁷

«عشق، جبری است که در او هیچ کسب را راه نیست به هیچ سبیل، لاجرم احکام او نیز همه جبر است. اختیار از او و از ولایت او معزول است. مرغ اختیار در ولایت او نپرد. احوال او همه زهر قهر و مکر جبر بود. عاشق را بساط مهره اقرار او می‌باید بود، تا او چه زند و چه نقش نهد، پس اگر خواهد و اگر نخواهد، آن نقش بر او پیدا شود.» (سوانح، ص 53)

5. حیرت از سکوت معمایی عاشق شوریده‌ای که دیگران را به شور و شیدایی می‌خواند (صراحی لبریز که- در دست ساقی- قلقل می‌کرد/ قلقل می‌گفت)، و ناگهان با همه فریادها، صدا در دهان او فرو خشکید و آوازی از او بر نیامد. یادآور این سخن عین‌القضات که گفت:

«دریغا آن روز که سرور عاشقان و پیشوای عارفان حسین ابن منصور را بر دار کردند، شبلی گفت: "آن شب مرا با خداوند مناجات افتاد، ...گفتم: بار خدایا! محبان خود را تا چند کشی؟ گفت: ... ما کلید سرّ اسرار به او دادیم، او سر ما آشکارا کرد. ما بلا در راه او نهادیم تا دیگران سرّ ما نگاه دارند."» (تمهیدات، ص 235)

6. اظهار شگفتی و حیرت دیگر از کار آن (مطرب، پیر) که قوت احوال مجلسیان همه دردست [نای و دف و قول] اوست و همه وقت با اشارتی، های و هوی بر می‌انگیزد و این بار نوای عجیبی ساخت که در «خلوت سماع» در های و هو بر «سرمرستان مغلوب» (اهل وجد و حال) فرو بست، چنان‌که از کس هویی بر نیامد و فریادی بر نخاست!

وگر سالکی محرم راز گشت	ببندند بر وی در بازگشت
کسی را در این بزم ساغر دهند	که داروی بیهوشیش در دهند
کسی ره سوی گنج قارون نبرد	وگر برد ره باز بیرون نبرد

(بوستان، ص 35)

7. بازگشت شاعر به خویشتن و اقرار به آنکه «عشق ورزیدن» عبور از هفت خوانی عجب است که رهیدن از ابتلای عالم کثرت، در آرزوی نسیمی از

جانب او، شیدا شدن و همه او دیدن، به شرط فهم سرّی از اسرار، زبان بستن از مقدمات آن است و گذار پیروزمندانه از این عقبات، تنها احرام بستن [و آماده شدن] برای طواف خانه است، و نه برای دیدار با خدای خانه که این در را به روی کسی نگشوده‌اند.

اکنون به پرسش نخست خود باز گردیم، آیا در این بیت:

یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم با نعره‌های قلقلش اندر گلو بیست¹⁸
در مصراع اول از میان صورت‌های «غمز، غمزه، نعره، نغمه» و در مصراع دوم از «با نغمه‌های، با نعره‌های» کدام یک، در این بافت و با زمینه معنایی بیت، مناسب‌تر است، اگر به فرض بپذیریم که در زبان شعر و بیانی شاعرانه، هر یک از آن وجوه در جای خود می‌تواند معنای قابل قبولی داشته باشد؟ بهتر آن است که جست‌وجوی این مناسبت را از بیت ششم که با اندکی تفاوت، پرداخت دیگری از همان موضوع است، آغاز کنیم:

مطرب چه پرده ساخت¹⁹ که در پرده سماع بر اهل وجد و حال در های و هو بیست
پرسش حیرت‌آمیز شاعر، در این بیت این است که «مطرب»، در «پرده سماع: خلوت‌خانه سماع» که بنا بر قاعده از اغیار و نامحرمان خالی است، و همه حاضران سوخته و آماده سماع‌اند، «پرده» ای ساخته است که بر خلاف معمول و انتظار و به جای آن که شوری و حالتی برانگیزد، صداها را در سینه‌ها حبس کرده و در های و هو را بر اهل وجد و حال بسته است! به عبارت دیگر، مطرب که در مجلس سماع، به شیوه معمول خود، پرده‌ای می‌سازد که صوفیان مستمع به «وجد و حال» می‌رسند و در غلبه توجدهای و هو می‌کنند، این بار چه «پرده» ای ساخته است که «بر اهل وجد و حال»، [تکرار می‌کنیم، «بر اهل وجد و حال» که پیش از شنیدن پرده مطرب در وجد و حال‌اند،] در های و هو را بسته و قدرت هر نوع عبارت و اشارتی را از آنان گرفته است؟! تأکید می‌کنیم، آنچه مایه حیرت و شگفتی شاعر است، «پرده» است که با کار «مطرب» تناسبی روشن و طبیعی دارد. به علاوه آن‌هایی که در اینجا گرفتار و مجذوب «پرده» شده‌اند، «اهل وجد

و حال» اند [و مبالغه‌ای که در نوع تأثیر این پرده در پدید آوردن حالت نقیضی «خاموشی اهل وجد و حال» پیداست، نیازی به یادآوری ندارد]. اینک با توجه به روایات متفاوت از بیت پنجم، اجزای متناظر این دو بیت را می‌سنجیم:

یارب چه... کرد صراحی که خون خم با... قلقلش اندر گلو بیست

الف. غمز، غمزه، نعره، نغمه

ب. نغمه‌های، نعره‌های

در اینجا حیرت شاعر از «غمز کردن/ غمزه کردن/ نعره کردن/ نغمه کردن» صراحی است که با وجود (یا: به همراه) «نغمه‌های/ نعره‌های» قلقلش، خون خم (شراب) در گلوی آن بسته شده است. پرسش نخست این است که «آیا نباید انتظار داشت که الف ↑ با صراحی که شراب در گلوی آن قلقل می‌کند، متناسب و سازگار باشد، چنان‌که پرده با مطرب چنین است؟» و اگر چنین سازگاری و تناسبی حتمی است، آیا از میان کلمات «غمز، غمزه، نعره، نغمه»، کدامیک این هم‌سازی و هم‌آهنگی معنایی را پدید می‌آورد؟ برای روشن‌تر شدن مطلب پرسش را، با مقدماتی، به گونه دیگر نیز می‌توان مطرح کرد: اختیار شاعر (یا: خواننده) هر یک از این صورت‌ها باشد، «الف + کردن» باید چنان با کیفیت کار و اوصاف صراحی بسازد و با آن رابطه معنایی طبیعی برقرار کند که «پرده ساختن» با «مطرب».

اما با توجه به «الف» ↑ خواننده چهار گزینه در پیش روی دارد:

صراحی غمز می‌کند (سخن‌چینی می‌کند).

صراحی غمزه می‌کند (ناز و غمزه می‌کند).

صراحی نعره می‌کند (فریاد می‌زند).

صراحی نغمه می‌کند (چهچه می‌زند).

در عالم شعر و تصرف و تخیل شاعرانه، هر چهار جمله گفتنی و قابل تصوّر است و اگر هر یک از آن‌ها تنها روایت بود، چه بسا در شعر حافظ وجهی داشت²⁰، اما کدام یک در عبارت «صراحی چه... کرد» که مانند «مطرب چه پرده ساخت»، باید عادی و طبیعی و بدون هیچ گونه بار معنایی منفی باشد، خوش‌تر

می نشیند؟ ظاهراً پاسخ صحیح پیدا است. به یاد آوریم که یکی از معانی «نغمه»
«دستان و چه چه»، و «نغمه ورزیدن: ترجیع صوت و گردانیدن آواز» است [ر.ک:
لغت نامه دهخدا، ذیل نغمه]، چنان که در این ابیات می توان دید: منوچهری (در
قیاس زاغور- لک لک- و بلبل و غلغل و نغمه):

گر ندانی ز زاغور²¹ بلبل بنگرش گاه نغمه و غلغل
(دیوان منوچهری، ص 212)

و سعدی:

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین
گر نغمه کند و نکند دل بفریبید
(گلستان، ص 95)

هم چنین «خون خم با... قلقلش اندر گلو بیست» را باید با «بر اهل وجد و
حال در های و هو بیست» سنجید و به یاد آورد، چنان که «در های و هو بستن»
بر «اهل وجد و حال» آن هم «در پرده سماع» کاری دشوار، عجیب و حیرت انگیز
است، می بایست شاعر «بسته شدن شراب» در «گلوی صراحی» را که خود امری
عجیب و غیر عادی است، «با نعره ها/ نغمه ها» ی قلقل عجیب تر و شگفت انگیز تر
دانسته و گفته باشد، و رعایت این نکات تناسب و سازگاری با «نعره ها» را تأیید
می کند که هم «نغمه قلقل» تعبیری ناساز است و هم «نعره قلقل» پیشینه ای در
شعر معاصران خواجه دارد.

خواجه کرمانی گفته است:

هر لحظه که خاموش شود ماه مغنی
از مرغ صراحی شنوم نعره که قل
(دیوان خواجه، ص 719)

و چه بسا زمینه چنین تصویری را شعر شرف الدین عبدالله شیرازی فراهم
کرده باشد:

از گل چو صبا حدیث با بلبل کرد
مطرب چو ترانه زد صراحی حالی
بلبل ز طرب نعره زد و غلغل کرد
از بهر اعادتش ندا قل قل کرد
(تاریخ و صاف، ص 25)

بنابر آنچه گذشت، ما بیت خواجه را چنین می‌خوانیم: *Archive of SID*
یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم با نعره‌های قلقلش اندر گلو ببست



پی‌نوشت‌ها:

1. وجود چند روایت اصیل و قابل قبول از یک بیت که گاهی در شعر حافظ و بعضی دیگر دیده می‌شود و نتیجه تحول ذوق شاعر و تجدید نظر اوست، از مقوله دیگری است، و در آنجا نیز باید میزان رابطه و تناسب آن را با اندیشه گوینده و موضوع سخن ارزیابی کرد.
2. به بوی نسیمش: باشنیدن (یا احساس) بوی نسیمش (نسیم او/ نسیم زلف)، در عین اینکه «به (در) آرزوی نسیمش» نیز از آن بر می‌آید. در این مصراع صورت مختار استاد دکتر خانلری (ص 80): «تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان» با «بگشود نافه‌ای» هماهنگی بیشتری دارد.
3. در گزارش‌های مربوط به بعضی از مشایخ قرآینی می‌توان یافت که خواندن چنین اشعاری (اشعار عاشقانه) در سماع، در قرن سوم نیز معمول بوده است؛ از جمله در احوال ابوسعید احمد بن عیسی خراز (م 297 ق) نوشته‌اند: «وی اهل سماع بود و در سماع به وجد می‌آمد و صعقه می‌زد. پس از وفات کسی او را به خواب دید و پرسید خدای با تو چه کرد؟ گفت: مرا در پیشگاه خود بر پای داشت و به من گفت: ای احمد! صفات مرا به لیلی و سعدی نسبت می‌دادی؟ اگر چنان نبود که هر وقت به تو می‌نگریستم تو را در مقامی واحد می‌دیدم که با اخلاص، دل با من داری، اکنون تو را عذاب می‌کردم.» (قوت القلوب، 119/2؛ نیز رک: اوراد الاحباب، ص 183)
4. در متن *کیمیای سعادت*، «نور روی» و با توجه به «از زلف، ظلمت کفر فهم کنند»، «از روی، نور ایمان» صحیح است.
5. همان «به وی یا سر یک موی!»
6. رودکی گفته است:
لعل می‌راز درج خم برکش در کدو نیمه کن به پیش من آر
(محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ص 524)

و از فردوسی است (در گفت‌وگوی زنی پیر با بهرام چوبینه):
Archive of SID

زن پیر گفت ار میت آرزوست می است و یکی نیز کهنه کدوست
بریدم کدو را که نوبد سرش یکی جام کردم نهادم سرش
بدو گفت بهرام چون می بود از این خوبتر جام‌ها کی بود

(شاهنامه، 126/8)

شراب خوردن بهرام چوبینه در کدو را در *اخبار الطوال* دینوری (ترجمه فارسی، ص 124) هم
می‌توان دید.

7. بسنجید با گفته مولوی در کلیات شمس (249/2):

نشوم شاد اگر گمان دارم که گهی شاد و گاه غمگینید
در صفای می نهان دیدیم که شما چون کدوی رنگینید
8. بیت صائب این است:

در مردم بی‌مغز سرایت نکند حرف رنگین نکند باده گلرنگ کدو را

(دیوان صائب، ص 396)

9. در زبان عربی «صراحی» به این معنی به کار می‌رود. (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا)

10. برخلاف «خون خم» در این بیت:

حال خونین‌دلان که گوید باز وز فلک خون خم که جوید باز

(دیوان حافظ، ص 233)

که «جستن خون = خون‌خواهی» و «خونین دل»، تداعی معنی «شراب» را کمرنگ‌تر کرده است.

11. نیز ر.ک: دفتر دگرسانی‌ها، 226/1 (24 نسخه از 32 نسخه قلقل آورده‌اند)؛ دیوان حافظ با
تصحیح رشید عیوضی، 734/2.

12. پس از این «و»، عبارتی مانند «دانستم که، یقین کردم که، می‌دانم که، یقین می‌کنم که» را
محذوف باید دانست؛ مانند:

دفتر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

13. بعضی از نسخه‌ها به جای «جعد»، «زلف» آورده‌اند. (ر.ک: حافظ خانلری، ص 18) اما
«جعد»، یعنی «جعد طره» صحیح‌تر است.

14. ر.ک: *منطق الطیر*، ص 265:

ابتدای کار سیمرغ ای عجب جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم‌شب

لاجرم پرشورشده هر کشوری
هر که دید آن نقش کاری درگرفت

در میان چنین فتاد از وی پری
هر کسی نقشی از آن پر برگرفت

15. از این بیت حافظ است که اتفاقاً با ابیات عطار (زیرنویس 14) نیز مناسبتی دارد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(دیوان حافظ، ص 176)

16. برگرفته از این بیت حافظ (ص 109):

آنچه او ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم
اگر از خمر بهشت است و گر بادۀ مست

و «بادۀ مست» حافظ را بسنجید با «بادۀ شاد»:

بادۀ شاد جان فزا تحفه بیار از سما
تا غم و غصه را کند اشقر می سیاستی

(کلیات شمس، 216/5)

17. پیش از حافظ، مولوی از تصویر نقش و جام چنین گفته است: «صورت این خلقان

همچون جام‌هاست و این علم‌ها و هنرها و دانش‌ها نقش‌های جام‌هاست.» (فیه مافیه، ص 72)

18. برای آگاهی از آنچه درباره این بیت گفته‌اند. (ر.ک: مقالات فرزانه، ص 209؛ آیینۀ جام،

ص 289؛ مقالات حافظ (ندوشن)، ص 428)

19. خواجه دست کم دو بار دیگر نیز از «ساز» و «راه» رازآلود مطرب پرسیده است:

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست

چه ره بود این که زد در پرده مطرب
که می‌رقصند با هم مست و هشیار

(دیوان خواجه، ص 108 و 224)

20. برای نمونه «غمازی ساغر» در بیتی از کمال اسماعیل با «غمز صراحی» قابل مقایسه است.

وی در ستایش ممدوح خود می‌گوید:

حرام‌خواره و غماز را نداری دوست
مکارم تو از آن ترک جام و ساغر کرد

(دیوان کمال اسماعیل، ص 56)

21. زاغور: لک‌لک که بنا بر بیت منوچهری «غلغل» می‌کند.

Archive of SID

منابع

- آیینہ جام؛ عباس زریاب خویی، علمی، تهران 1368.
- اخبار الطّوال؛ ابوحنیفہ احمد دینوری، ترجمہ محمود مہدوی دامغانی، چ 4، نی، تهران 1371.
- اسرار التوحید؛ محمد ابن منور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاہ، تهران 1366.
- اوراد الاحباب و فصوص الآداب؛ ابوالمفاخر یحیی باخزری، تصحیح ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، 1345.
- بوستان؛ مصلح‌الدین سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران 1359.
- تاریخ و صاف؛ عبدالله ابن فضل‌الله شیرازی، افست تهران، (ظاہراً) 1338.
- تمہیدات؛ عین‌الفضات ہمدانی، تصحیح عقیف عبران، چ 3، منوچہری، تهران 1370.
- خسرو و شیرین؛ نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، عملی، تهران، بی‌تا.
- دفتر دگرسانی‌ها؛ سلیم نیساری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران 1388.
- دیوان حافظ؛ تصحیح پرویز ناتل خانلری، چ 2، خوارزمی، تهران 1362.
- _____؛ تصحیح رشید عیوضی، نشر صدوق، 1379.
- _____؛ تصحیح قزوینی- غنی، اساطیر، تهران 1367.
- دیوان خاقانی شروانی؛ به کوشش ضیاءالدین سجادی، چ 2، زوار، تهران 1357.
- دیوان خواجوی کرمانی؛ به کوشش احمد سہیلی خوانساری، چ 3، پاژنگ، 1374.
- دیوان کمال‌الدین اسماعیل اصفہانی؛ به کوشش حسین بحرالعلومی، دہخدا، 1348.
- دیوان منوچہری؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران 1370.
- روح الارواح؛ شہاب‌الدین احمد سمعانی، به کوشش نجیب مایل ہروی، علمی و فرهنگی، تهران 1368.
- سوانح؛ احمد غزالی، به کوشش نصرالله پورجوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران 1359.
- شاہنامہ؛ فردوسی طوسی، زیر نظر برتلس، مسکو، بی‌تا.
- فیہ مافیہ؛ جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 5، امیرکبیر، تهران 1362.
- قوت القلوب فی معاملۃ المحبوب؛ ابوطالب مکی، تحقیق سعید نسیب مکارم، بی‌تا، بیروت، 1995 م.
- کشف المحجوب؛ ابوالحسن علی ہجویری، به کوشش محمود عابدی، چ 5، سروش، تهران 1389.

- کلیات شمس؛ جلال‌الدین محمد مولوی، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 3، امیر کبیر، تهران 1362.
- کیمیای سعادت؛ محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران 1361.
- گلستان؛ مصلح‌الدین سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران 1368.
- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی؛ سعید نفیسی، اهورا، 1382.
- مقالات فرزانه (مجموعه مقالات سید محمد فرزانه)؛ به اهتمام احمد اواره‌چی گیلانی و محمد روشن، بی‌نا، بی‌جا، 1356.
- منطق الطیر؛ عطار نیشابوری، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 6، سخن، تهران 1388.
- ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ (مجموعه مقالات)؛ محمدعلی اسلامی ندوشن، یزدان، 1368.